

شرح حال

جلال آل احمد در سال ۱۳۰۲ در خانواده‌ای مذهبی و روحانی در تهران به دنیا آمد. پدرش آرزو داشت او به کسوت روحانیت درآید، به همین دلیل به خواست پدر در سن بیست سالگی به شهر مقدس نجف رفت، اما پس از چند ماه به ایران بازگشت. آل احمد در سال ۱۳۲۵ از دانش‌سرای عالی تهران فارغ‌التحصیل شد و یک سال بعد به عنوان معلم آغاز به تدریس کرد. او که در دانشگاه تهران در دوره دکترای ادبیات فارسی مشغول تحصیل بود، پیش از این که از رساله دکتری خود با نام "قصه هزارو یک شب" دفاع کند، در سال ۱۳۳۰ ترک تحصیل کرد. آل احمد در سال ۱۳۲۳ با گسست از باورهای مذهبی و خانوادگی به عضویت حزب توده با ایدئولوژی مارکسیستی درآمد و به عنوان فردی کوشا به عضویت کمیته حزبی تهران و نمایندگی کنگره پذیرفته شد. در آذرماه ۱۳۲۶ همراه شماری از همفکران خود به رهبری خلیل ملکی (۱۳۴۸-۱۲۸۰) از حزب توده خارج شد، زیرا رهبران حزب را بویژه در پی شکست فرقه دموکرات در آذربایجان به گونه‌ای آشکار "دنیالرویی سیاست استالینی" می‌دانست. آل احمد در سال ۱۳۲۹ با فراهم آوردن زمینه آشنایی خلیل ملکی و مظفر بقایی کرمانی (۱۳۶۶-۱۲۹۱) که به تأسیس حزب زحمت‌کشان ملت ایران در سال ۱۳۳۰ انجامید، بار دیگر وارد فعالیت‌های حزبی شد. با وجود این که آل احمد و برخی دیگر از فعالان سیاسی در دوران مبارزه برای ملی کردن صنعت نفت به رهبری نخست‌وزیر محمد مصدق، تلاش‌های بسیار به عمل آوردند، اما در سال ۱۳۳۱ با جدا شدن از بقایی به علت پاره‌ای اختلافات سیاسی، حزب زحمت‌کشان را ترک کردند. پس از آن، "نیروی سوم" را به رهبری خلیل ملکی بنیاد نهادند که حزبی مستقل بود و رویکردی جهان‌سومی داشت. عضویت آل احمد در این حزب به علت پاره‌ای اختلاف نظر، در سال ۱۳۳۲ پایان یافت. از این دوره به بعد، آل احمد با گسستن همه پیوندهای حزبی، به فعالیت‌های ادبی و فرهنگی روی آورد و تا پایان عمر، به عنوان یک کوشنده سیاسی مستقل، در صحنه فعالیت‌ها و مبارزات اجتماعی و سیاسی ایران حضور داشت. جلال آل احمد در دورانی پا به عرصه فعالیت‌های ادبی، فرهنگی، اجتماعی و سیاسی نهاد که ایران شاهد دگرگونی‌ها و چالش‌های شتابان داخلی و بین‌المللی بود. در سال‌های دهه ۱۳۲۰ با سقوط رضاشاه و گشایش فضای سیاسی و اجتماعی ایران، محیط روشنفکری به طور عمده در اختیار جریان "چپ سیاسی" قرار گرفت که نقش حزب توده در آن بسیار بارز بود. در سال‌های آغازین دهه ۱۳۳۰، شکست نهضت ملی ایران به رهبری محمد مصدق که به کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ انجامید، در میان روشنفکران ایرانی نوعی یأس و سرخوردگی پدید آورد. پس از کودتا، دایره آزادی‌های اجتماعی و سیاسی به تدریج محدود شد و اعمال ممیزی و نظارت اطلاعاتی و پلیسی بر حوزه‌های اندیشه، بیان و قلم شدت گرفت. از سوی دیگر، در حالی که روشنفکران ما از فقر منابع و عدم برخورداری از روش‌شناسی متناسب با زمینه‌های مطالعاتی و پژوهشی رنج می‌بردند، گفتمان روشنفکری ایران، به طور عمده در جهت چپ‌گرایی و سیاست‌زدگی تداوم می‌یافت. روشنفکران این دوره، به دلیل غلبه جریان چپ، بیشتر به ادبیات سوسیالیستی که زادگاه آن، اتحاد جماهیر شوروی و پس از آن فرانسه و در برخی موارد نیز تعدادی از کشورهای اروپای شرقی بود، گرایش داشتند. بیشتر روشنفکران چپ‌گرا فاقد پشتوانه‌های لازم نظری و فلسفی بودند و غالباً به مطالعه اندیشه‌های اقتصادی و اجتماعی مکتب مارکسیسم بسنده می‌کردند. آگاهی این روشنفکران از مسائل اجتماعی و سیاسی ایران، جهان سوم و غرب، به آثاری اندک شمار محدود می‌شد که می‌توان از میان آن‌ها به نوشته‌های تیبور منده، خوزه دوکاسترو، فرانتس فانون و امه‌سه‌زر اشاره کرد. در میان نویسندگان غربی، روشنفکران ایرانی بیشتر به آثار ادبی و اجتماعی آلبر کامو، ژان پل سارتر، آندره ژید، اوژن یونسکو و اوسوالد اشپنگر نظر داشتند. آل احمد در چنین فضایی به عنوان نویسنده و روشنفکر، به نقش آفرینی و کنشگری پرداخت. او نیز مانند هم‌نسلان روشنفکر خود، تحت تأثیر جریان چپ سیاسی قرار داشت، از دانش و پشتوانه نظری و فلسفی بهره چندانی نداشت، در محیطی سیاست‌زده که با زوخوردهای شبه حزبی و گروهی همراه بود، تنفس می‌کرد و از فقر منابع فکری و پژوهشی رنج می‌برد. البته آل احمد بر خلاف بسیاری از نویسندگان و دانشگاهیان زمان خود، صاحب قلمی جسور، صریح‌اللهجه، دلیر و مبارز بود که در کشاکش با حکومت خودکامه پهلوی، مرز انتقاد از شاه را در نوردید؛ شجاعت و صراحت او هر چند صفات احترام برانگیزی بودند؛ اما برای مطالعات او در باب ایران و غرب، فقط شرط لازم به شمار می‌آمدند. بنابراین در مطالعه و ارزیابی کارنامه آل احمد بیش از هر چیز باید در شالوده‌های نظری، ساختار منطقی و چگونگی آموزه‌های او تأمل نمود. آل احمد در سال‌های دهه ۱۳۲۰ و ۱۳۳۰ با اندیشه‌های میرزا راضاقلی شریعت‌سنگلجی (۱۳۲۲-۱۲۶۹) و سیداحمدکسروی (۱۳۲۴-۱۲۶۹) و نویسندگان و روشنفکرانی همچون صادق هدایت (۱۳۳۰-۱۲۸۱) نیما یوشیج و خلیل ملکی آشنا شد و از هر کدام تأییراتی پذیرفت. او در داستان نویسی از آثار هدایت بهره گرفت، در پدید آوردن ادبیات اجتماعی و سیاسی از شعرهای نیما سود جست و از اندیشه‌ها و دیدگاه‌های ملکی در مبارزات سیاسی - تشکیلاتی، دانش و تجربه آموخت. آل احمد در واپسین سال‌های دهه ۱۳۳۰، تضاد میان سنت و غرب‌گرایی در ایران را مورد تأمل قرار داد. او درباره این بخش از زندگی‌اش که به انتشار غرب زدگی در سال ۱۳۴۱ به عنوان نقطه عطف کارنامه نویسنده‌اش انجامید، در یک چاه و دو چاله و مثلاً شرح احوالات خود چنین می‌نویسد:



آل احمد و تنگناهای روش‌شناختی

سیدعلی محمودی

جلال آل احمد (۱۳۴۸-۱۳۰۲) از نویسندگان و روشنفکران جریان چپ سیاسی در ایران معاصر است. او هنگامی به ایفای نقش نویسندگی و روشنفکری پرداخت که جامعه ایران، منطقه خاورمیانه و عرصه بین‌المللی، با چالش‌ها و دگرگونی‌های همه‌جانبه و شگرفی روبرو بود. اگر چه آل احمد از قلمی توانا، جسور و نقاد برخوردار بود، اما همانند شماری از روشنفکران هم‌زمان خویش در این سرزمین، از دانش و پشتوانه نظری و فلسفی بهره چندانی نداشت. از این رو، در برابر پرسش‌هایی اساسی مانند پرسش از چیستی و جرابی ایستایی ایران و در مواجهه با مفاهیمی همچون سنت و تجدد، یا در نظر گرفتن فضای سیاست زده در ایران آن روزگار، به ارائه پاسخ‌هایی سطحی و مقطعی، بسنده کرد. البته طرح چنین دیدگاهی به معنی نادیده گرفتن دل مشغولی آل احمد نسبت به مسائل ایران یا نفی کوشش‌های او به عنوان یک نویسنده، بویژه در زمینه داستان‌نویسی، تک‌نگاری و سفرنامه‌نویسی یا رویکرد اجتماعی و سیاسی نیست. در این نوشتار، نخست زندگی‌نامه آل احمد را از نظر می‌گذرانیم و سپس روش‌شناسی او را در پژوهش‌های تاریخی و اجتماعی مورد مطالعه و نقادی قرار می‌دهیم. پرسش اساسی ما در باب روش‌شناسی آل احمد مشخصاً چنین است: آیا روش آل احمد در پژوهش درباره ایران و غرب و در نسبت میان سنت و تجدد، با توجه به موضوعاتی که برگزیده دارای تناسب و هماهنگی است؟

آن جوانک مذهبی از خانواده گریخته و از بلبشوی ناشی از جنگ و آن سیاست بازی‌ها سرسالم به در برده، متوجه تضاد اصلی بنیادهای سنتی اجتماعی ایرانی‌ها شد، با آنچه به اسم تحول و ترقی و در واقع به صورت دنباله‌روی سیاسی و اقتصادی از فرنگ و آمریکا دارد مملکت را به سمت مستعمره بودن می‌برد و بدش می‌کند به مصرف‌کننده تنهای کمپانی‌ها و چه بی‌اراده هم. و هم این‌ها بود که شد محرک غرب زدگی سال ۱۳۴۱ که پیش از آن در سه مقاله دیگر، تمرینش را کرده بودم.^۶ کارنامه نویسنده‌ی آل احمد، شامل داستان‌ها، تک‌نگاری‌ها، سفرنامه‌ها، مقاله‌ها و ترجمه‌ها، طیف متنوعی از موضوعات و مسائل تاریخی، اجتماعی، فرهنگی، بومی و سیاسی را در برمی‌گیرد که از یکدیگر بهره برده و بر هم تأثیر نهاده‌اند. آل احمد در دوران حکومت محمدرضا پهلوی، (۱۳۵۹-۱۲۹۸) برای گریز از ممیزی، پاره‌ای از دیدگاه‌های اجتماعی و سیاسی خود را در قالب قصه و داستان ارائه کرد. او در سرنوشت‌کننده‌ها از شکست جبهه ملی و برد کمپانی‌ها در قضیه نفت، در نون والقلم از شکست نهضت‌های چپ معاصر^۷ و در نفرین زمین از موضوع آب و کشت و زمین^۸ و اغتشاش برآمده از وابستگی اقتصادی به شرکت‌های خارجی و قضیه فروش املاک به اسم اصلاحات ارضی سخن گفته است. تک‌نگاری‌های آل احمد در دهه ۱۳۳۰ با هدف آرزویابی مجددی از محیط بومی و هم به معیارهای خودی^۹ که با نام‌های اورازان، تات نشین‌های بلوک زهرا و جزیره خارک، در یتیم خلیج انتشار یافت، از تعلق خاطر او به شناخت وضعیت بومی ایران حکایت دارد و بر ضرورت بومی‌گرایی^{۱۰} و گسترش ادبیات آن تأکید می‌کند.^{۱۱}

نثر و سبک نویسنده‌ی آل احمد با ویژگی ایجاز، جملات کوتاه و مقطع همراه با حذف برخی کلمات، در واقع برآیند مطالعات او در ادبیات کهن ایرانی و آشنایی با سبک نویسنده‌ای فرانسوی به نام لوئیس فردیناندسلین^{۱۲} بود. نثر متفاوت و شاخص آل احمد که ویژگی‌های شخصیتی، روانی و فکری او مانند صراحت شتاب‌زدگی، پرخاشگری، نکته‌سنجی و طنزپردازی خاص را منعکس می‌کند، بر تعدادی از نویسندگان معاصر ایران به طور مستقیم یا غیرمستقیم تأثیر نهاد. جلال آل احمد در سال ۱۳۴۸ در روستای "اسالم" واقع در شمال غرب ایران، درگذشت.^{۱۳}

روش‌شناسی

روش آل احمد در غرب‌زدگی^{۱۴} و در خدمت و خیانت روشنفکران، یعنی دوکار پژوهشی اصلی او، از برخی ابعاد صوری و عینی پدیده‌ها و رخدادهای اجتماعی و سیاسی جنبه توصیفی دارد. هر چند او در کار پژوهش، خود را با مفاهیم و مقولات گوناگون درگیر می‌کند، اما به علت عدم برخورداری از دانش و بینش نظری و فلسفی، این گونه مفاهیم را تا سطح توصیفات ظاهری و یادآوری مصادیق تقلیل می‌دهد. او با ورود به قلمرو موضوعاتی از قبیل غرب، ماشینیسم، سنت، تجدد، دموکراسی، مشروطیت و روشنفکری، خود را با شالوده‌ها و مفاهیم نظری مواجه می‌سازد، بدون این‌که قادر باشد از دانش نظری به عنوان پشتوانه مطالعات و تحقیقات خود درباره ایران و غرب و چالش‌های فکری شرق و غرب بر مدار سنت و تجدد استفاده کند. البته نمی‌توان آل احمد را از این پایت سرزنش نمود، اما به نظر می‌رسد هنگامی که نویسنده‌ای به موضوعات و مقولاتی می‌پردازد که شرط اصلی پرداختن به آن‌ها بهره‌مندی از دانش نظری و فلسفی است، باید از توانایی و احاطه لازم نیز برخوردار باشد. اگر آل احمد پس از مدیر مدرسه به عنوان نخستین کار جدی در حوزه ادبیات داستانی، همان راه داستان‌نویسی در زمینه‌های اجتماعی و سیاسی را تا به آخر دنبال کرده بود، می‌توانستیم از او به عنوان نویسنده‌ای اجتماعی یاد کنیم. اما آل احمد وارد گزرگاهی شد که عبور آگاهانه از آن، فراتر از توانایی‌اش بود و به مقدماتی نیاز داشت که برای فرا گرفتن‌شان باید سال‌ها وقت صرف می‌کرد، مقدماتی که با شتاب‌زدگی، مطلق‌اندیشی و تندخویی فراهم نمی‌آمدند. آل احمد در غرب‌زدگی با درک ضرورت رویکرد فلسفی به تمدن غرب، به مرزهای نگرش نظری نزدیک می‌شود، اما به دلیل نداشتن پشتوانه فلسفی به ناگزیر در برابر آن توقف می‌کند. او می‌نویسد: "حرف در این است که ما تا وقتی ماهیت و اساس و فلسفه تمدن غرب را در نیافته‌ایم، و تنها به صورت و به ظاهر، ادای غرب را در می‌آوریم، با مصرف کردن ماشین‌هایش، درست همچون آن خریم که در پوست شیر رفت و دیدیم که چه به روزگارش آمد."^{۱۵} پیش از این، آل احمد به تجربه دریافته بود که به طور کلی مبارزه بدون نقشه و پشتوانه، بیامدی جز شکست و ناکامی ندارد. او در سال ۱۳۳۹ در نامه‌ای به یکی از علاقه‌مندان خود می‌نویسد: "و اصلاً بدبختی همه ما در این است که پس از سال [هزار و سیصد و] بیست تاکنون هر دو سه سال یک‌بار حرکتی کردیم، و هر بار چون حرکتی مذبح‌حانه و نه از سر تصمیم و بی‌پشتکار و بی‌نقشه، و هر بار چنان کشتاری دادیم که حالا دیگر همه صنوف خالی است... و اکنون این است وضع ما و آن وقت من همه‌اش در تعجب از اینم که چرا این نسل مؤخر که تو قرار شد نماینده‌اش باشی، هنوز امید خود را در نسل پیش بست؟ و چرا نمی‌خواهد بفهمد که دیگر کاری از ما ساخته نیست؟ [...]. حدیث ما حدیث شکست‌خوردگان است و هزاری هم که ادا در بیابوریم و از صفر شروع کنیم، چیزی جز همان‌چه نمونه‌اش را دیدی در چننه نداریم."^{۱۶} نگاه غیردقیق و شتاب‌زده آل احمد به دیدگاه‌های سیدفخرالدین شادمان (۱۳۴۶-۱۲۸۶) که به نوشته خودش نسبت به او "فضل سبق دارد" سبب شده است از آن‌چه شادمان در باب ایران و غرب دریافته و در تسخیر تمدن فرنگی (۱۳۲۶) مورد تأمل قرار داده بود، بیشتر با اصطلاح "فکلی مابی" او سرگرم شود و برای اشاره تعبیر قرتی بازی^{۱۷} را به کار گیرد. آل احمد در غرب‌زدگی درباره شادمان و اندیشه او می‌نویسد:

[شادمان] سال‌ها پیش از این اوراق در جستجوی علاج "فکلی مابی" برآمده و آموزش جدی زبان مادری را پیشنهاد کرده و ترجمه آثار فلسفی و علمی و ادبی غرب را؛ و گرچه خوب متوجه درد شده است، اما نسخه مجربی ندارد؛ چرا که از آن سال تاکنون هزاران کتاب فرنگی ترجمه شده است و ما هر کدام کلی معلومات فرنگی خوانده‌ایم، ولی روز به روز بیشتر به "فکلی مابی" می‌گوییم؛ چرا که این فکلی مابی یا به تعبیر من قرتی‌بازی خود یکی از عوارض ساده درد بزرگ‌تری است که غرب‌زدگی باشد.^{۱۴} جالب است که آل احمد با این داوری که شادمان در مورد وضع ما در برابر غرب "نسخه مجربی ندارد"، از کنار رهیافتی اساسی می‌گذرد و آن "ترجمه آثار فلسفی، علمی و ادبی غرب" است. در واقع این دیدگاه شادمان که در دهه ۱۳۲۰ مطرح شده، بسیار بنیادی و نمایانگر ارزیابی دقیق و ژرف او از بی‌خبری ما نسبت به ماهیت و بنیان‌های اندیشه غربیان در چارچوب متون انسانی، فلسفی، علمی و ادبی غرب است. شادمان نیز دست کم به اندازه آل احمد می‌دانست که "هزاران کتاب فرنگی" به فارسی در ایران ترجمه شده و به چاپ رسیده؛ اما می‌توان گفت مراد او از ترجمه آثار فلسفی، علمی و ادبی، متون کلیدی و بنیادین فیلسوفان و دانشمندانی همانند دکارت، بیکن، هابز، لاک، روسو، هیوم، مونتسکیو، کانت، هگل، نیچه، گوته و میل بوده است؛ و در واقع عدم تمایز میان متون اصلی و بنیادین اندیشه‌وران غربی که تمدن غرب بر شالوده آن‌ها نهاده شده از "هزاران کتاب فرنگی ترجمه شده"، آل احمد را به قضاوتی و نادرستی وا می‌دارد. او در نیافته بود که مطالعه داستان‌های سارتر، کامو، ژید، یونسکو و ترجمه آن‌ها به فارسی (با کمک دیگران)، اگر چه گامی در جهت شناخت پاره‌ای از اندیشه‌های چند نویسنده غربی است، اما این آثار نه برای شناخت ماهیت غرب جنبه بنیادی دارد و نه برای خواننده، "کلی معلومات فرنگی" فراهم می‌آورد. ای کاش آل احمد این معلومات فرنگی را با مراجعه به متون اصلی اندیشه‌وران غرب برای خود فراهم آورده بود^{۱۵}، یا دست کم به جای این که با قضاوتی نادرست متن ماندگار سیر حکمت در ارویای محمدعلی فروغی (۱۳۲۱-۱۲۵۴) را تاریخ شکسته بسته‌ای از فلسفه غرب^{۱۶} بنامد، همین متن را به عنوان یک دانشجوی طالب‌اندیشه و آگاهی، فروتنانه از استادی درس می‌گرفت. منابع آل احمد در مورد فلسفه غرب به شهادت آثارش، بیشتر یا مجله‌های فرانسوی است یا حاصل گفت‌وگوهای او با دوستانش بویژه سیداحمد فرید (۱۳۲۳-۱۲۹۱). جالب است که آل احمد آن‌گاه که ضرورتاً باید به "زادگاه‌های روشنفکری" برای نمونه از اشعریون و اعتزالیان به اشاره یاد کند، مراجعه به آثار مکتوب در دسترس را از یاد می‌برد و ترجیح می‌دهد در این باره به اقوال شفاهی "حضرت احمد فرید" استناد کند^{۱۷}. مطالعه و تأمل در اندیشه و تمدن غرب، مانند هر تمدن دیگری بدون دریافتی نظری و تاریخی از ژرفای آن فراهم نمی‌آید و بسنده کردن به توصیفات ظاهری به جای راه بردن به مبانی و شالوده‌های آن، راه به سر منزل مقصود نمی‌گشاید. نمی‌توان بدون توجه به پیشینه فرهنگ و اندیشه غربی، از دوران کهن یونان و روم تا سده‌های میانه و به دنبال آن عصر جدید (نوزایش، اصلاح‌گرایی دینی و روشنگری) و دوران معاصر، به ماهیت غرب پی برد. سخن گفتن از تمدن غرب و پدیده غرب‌زدگی بدون آگاهی از مبانی فلسفی و فکری غربیان، سرگرم شدن به ظواهر و غفلت از سرچشمه‌ها و بنیان‌های اصلی است. بی‌تردید روایت‌گری، تک‌نگاری و توصیف که آل احمد در آن تجربه و مهارت داشت، یک مقوله است و پژوهش در موضوعاتی که دارای ماهیت فلسفی و تاریخی است، مقوله‌ای دیگر؛ خواه درباره فرهنگ و تمدن غربی باشد، خواه ایرانی خواه دیگر فرهنگ‌ها و تمدن‌ها. در این زمینه ارزیابی سیدجواد طباطبایی، آن‌جا که درباره آل احمد می‌نویسد، قابل تأمل است: "از آن جایی که او از سویی درباره ماهیت سنت به دلیل تصویری سطحی و سیاست‌زده که از عملکرد احتمالی آن دارد، در توهم است و از سوی دیگر توجهی به بنیاد اندیشه غربی ندارد، فرآورده‌هایی ایدئولوژیکی از آن را که از حد نازل انتقاد روزنامه‌ای و نیز از ظاهر تمدن جدید غربی فراتر نمی‌رود، به عنوان اندیشه‌ای ناب و اساسی درباره ماهیت تمدن غربی مطرح کرده است، غافل از این که سخن‌زدگی در این باره در بهترین حالت، بازتاب کم‌رنگی از نوشته بی‌اهمیتی هم‌چون عبور از خط ارنست یونگر است."^{۱۸} اثبات این دعوی که آل احمد دیدگاه‌های خویش را درباره غرب "به عنوان اندیشه‌ای ناب و اساسی درباره ماهیت تمدن غربی مطرح کرده است"، به طباطبایی وا می‌گذاریم، اما بر این نکته پای می‌فشاریم که سخن گفتن از جایگاه و موضع ما در برابر غرب و دستاوردهای فکری و تمدنی آن، بدون فهم و ارزیابی ماهیت فکری و فلسفی غرب کاری بیهوده است؛ چرا که بدون داشتن شناخت ماهوی از بن‌مایه‌های فرهنگ و تمدن غربی، نمی‌توان در برابر آن به درستی به تعیین جایگاه و اتخاذ موضع پرداخت. خفض جناح آل احمد در برابر خوانندگان آثارش و این که با شکسته نفسی نوشته‌هایش را "پرت و پلا" و "ابطال" و از این قبیل می‌خواند، به هیچ وجه از سنگینی بار مسئولیت او به عنوان پژوهشگری که بدون طی منازل و گذراندن مقدمات لازم وارد قلمرو مباحث بفرنج و پیچیده نظری و فلسفی شده است، نمی‌کاهد. در هر حال آل احمد اهل مشاهده پدیده‌ها و واقعیت‌ها و توصیف گویا و ملموس آن‌هاست و به شهادت آثارش، این کار را با صداقت انجام می‌دهد، اما در جایی که باید به ضرورت از سطوح عینی درگذرد و به مفاهیم و ژرفای پدیده‌ها بپردازد، آشکارا در می‌ماند و در نتیجه به استنتاج‌های آمیخته به ظن و گمان و رهیافت‌های ناصواب کشیده می‌شود. داوری داریوش آشوری در این زمینه، دقیق و منصفانه است. او می‌نویسد: به طور کلی برداشت آل احمد در غرب‌زدگی آن‌جا که با واقعیت ملموس سر و کار دارد، درست و دقیق و شجاعانه

است (صرف نظر از راه‌حل‌هایی که ارائه می‌کند) و آن‌جا که به کلیت امور تاریخی و اجتماعی می‌پردازد، خیال‌پردازانه و پرتناقض و احساساتی است و بهره‌اندکی از بینش عینی و علمی دارد و غیر قابل استناد است.^{۱۹} می‌توان گفت روش آل احمد در پژوهش‌های اجتماعی، تاریخی، فرهنگی و سیاسی، با درونمایه مطالبی که مطرح می‌کند، از همخوانی، سازگاری و تناسب لازم برخوردار نیست؛ از این رو طرح‌ها و دیدگاه‌های او درباره تمدن جدید غربی، سنت، تجدد و روشنفکری، در تنگنای مشاهده و توصیف ظواهر و عوارض باقی می‌ماند و به دلیل عدم برخورداری از پشتوانه‌ای نظری، فلسفی و روشمند، به رویکرد و رهنمودی کارساز تبدیل نمی‌شود. پژوهش‌های آل احمد بویژه در غرب زدگی و در خدمت و خیانت روشنفکران، به علت فقدان یا ضعف آشکار در روش‌شناسی، انسجام منطقی و ساختارمنظم، گذشته از منطقی درونی از نظر صورت نیز دستخوش آشفتگی و به هم‌ریختگی است، آنچنان که تحقیق، توصیف، خاطره‌نویسی و تک‌نگاری را بدون التزام به یک نظم و روال منطقی، جابه‌جا بازگو می‌کند و از متن به پراکنده‌گویی کشیده می‌شود. از این رو، پژوهش‌های آل احمد به لحاظ روش به واقع پای در گل است و نمی‌تواند به دانش و بینشی عینی، منسجم و روشنگر مودعی شود. همین مسأله، پژوهش در نوشته‌های آل احمد و حتی دسته‌بندی موضوعاتی را که در آثار خود مطرح کرده است، با مشکل و تنگنا مواجه می‌سازد.

اگر چه آل احمد از قلمی توانا، جسور و نقاد برخوردار بود، اما همانند شماری از روشنفکران هم‌زمان خویش در این سرزمین، از دانش و پشتوانه نظری و فلسفی، بهره‌چندان نداشت. از این رو، در برابر پرسش‌هایی اساسی مانند پرسش از چیستی و چرایی ایستایی ایران و در مواجهه با مفاهیمی همچون سنت و تجدد، با در نظر گرفتن فضای سیاست زده در ایران آن روزگار، به ارائه پاسخ‌هایی سطحی و مقطعی، بسنده کرد

او در نیافته بود که مطالعه داستان‌های سارتر، کامو، ژید، یونسکو و ترجمه آن‌ها به فارسی (با کمک دیگران)، اگر چه گامی در جهت شناخت پاره‌ای از اندیشه‌های چند نویسنده غربی است، اما این آثار نه برای شناخت ماهیت غرب جنبه بنیادی دارد و نه برای خواننده، کلی معلومات فرنگی فراهم می‌آورد. ای کاش آل احمد این معلومات فرنگی را با مراجعه به متون اصلی اندیشه‌وران غرب برای خود فراهم آورده بود

پانویس:

۱. آل احمد، جلال: یک چاه و دو چاله و مثلاً شرح احوالات، تهران، رواق، [بی تا]، ص ۴۹.
۲. همان، ص ۵۰.
۳. نگاه کنید به دهباشی، علی: نامه‌های جلال آل احمد، ج ۱، تهران، بزرگمهر، ۱۳۶۷، صص ۴۹-۴۳، نامه جلال آل احمد به مظفر بقایی به تاریخ ۲۲ مهر ماه ۱۳۳۱.
۴. آل احمد، جلال: یک چاه و دو چاله و مثلاً شرح احوالات، پیشین، ص ۵۱.
۵. آل احمد، جلال: کارنامه سه ساله، تهران، رواق، ۱۳۵۷، ص ۱۱۷.
۶. همان، ص ۵۲.
۷. همان، صص ۵۱-۵۲.
۸. Louis Ferdinand celine.
۹. آل احمد، جلال: مکالمات، پژوهش و ویرایش مصطفی زمانی، تهران، فردوس، ۱۳۷۴، ص ۸۶ و ۹۲.
۱۰. سیمین دانشور، نویسنده و استاد دانشگاه و همسر آل احمد، رویناد مرگ او را در گزارشی با ذکر پاره‌ای جزئیات، به رشته تحریر در آورده است. نگاه کنید به: غروب جلال، قهه نشرخرم، ۱۳۷۱.
۱۱. آل احمد تعبیر "غرب زدگی" را از سیداحمد فرید گرفته بود. او در این باره می‌نویسد: "همین جا بیابم که من این تعبیر "غرب زدگی" را از افادات شفاهی سرور دیگرم حضرت احمد فرید گرفته‌ام که یکی از شرکت‌کنندگان در آن "شورای هدف فرهنگ" بود و اگر در آن مجالس داد و ستدی هم شد، یکی میان من و او بود. که خود او به همین عنوان حرف و سخن‌های دیگری دارد و بسیار هم شنیدنی - و من امیدوار بودم که جسارت این قلم او را سر حرف بیابم. آل احمد، جلال: غرب زدگی، تهران، فردوس، ۱۳۷۳، ص ۱۶ و نیز در این باره نگاه کنید به: آل احمد، سمس: جلال از چشم برادر، تهران، بدیهه، ۱۳۷۶، صص ۲۱۱-۲۱۰، همچنین انورخامه‌ای: "آغاز آشنایی ما حوزه آموزشی حزب توده بود، کیهان فرهنگی، سال هجدهم، شماره ۸۰، مهرماه ۱۳۸۰، صص ۲۱-۱۶.
۱۲. آل احمد، جلال: غرب زدگی، پیشین، ص ۲۸.
۱۳. دهباشی، علی: نامه‌های جلال آل احمد، پیشین، صص ۸۸-۷۸، نامه به اصغر شیرازی.
۱۴. همان، صص ۷۹-۷۸.
۱۵. آل احمد، به رغم آنچه در غرب زدگی آورده بود، در پژوهش بعدی خود در خدمت و خیانت روشنفکران به فقر ادبیات روشنفکری در ایران اذعان کرد و با آوردن فهرستی از آثار نویسندگان ایرانی و ترجمه‌های انگشت شمار خارجی از متون فلسفی نوشت: "البته تک و توک ترجمه‌هایی از متون فلسفی هم داریم از منوچهر بزرگمهر و دکتر کابوایی و دکتر محمد باقر هوشیار و دکتر محمود هومن و دکتر محمود صنایع و احمد آرام و دکتر آرین پور و دیگران. [...]. به هر صورت هنوز هیچ چیز از هگل ترجمه نشده است یا از اسپینوزا یا از برگسون یا از دکارت یا از همه پیشوایان فلسفه علمی که متن‌هایشان زمینه اصلی کار روشنفکری در قرون معاصر است." آل احمد، جلال: در خدمت و خیانت روشنفکران، تهران، رواق، [بی تا]، صص ۲۷۶-۲۷۲.
۱۶. همان، ص ۲۷۵.
۱۷. همان، صص ۱۷۱-۱۶۹.
۱۸. طباطبایی، سید جواد: ابن خلدون و علوم اجتماعی، تهران، طرح نو، ۱۳۷۴، ص ۱۱.
۱۹. آشوری، داریوش: نقدی بر غرب زدگی جلال آل احمد، تهران، [بی تا]، [بی تا]، ص ۶.